

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم اصفهانی

کلام بعدی که ذکر می‌کنیم متعلق به مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) است. ایشان ابتدا چهار احتمال موجود در متعارضین را به صورت تصویری ذکر می‌کنند و پس از رد احتمال اول، دوم و سوم، احتمال چهارم را می‌پذیرند.

احتمال اول: حجّیه احد المتعارضین بلا عنوان: در موارد تعارض یکی مبهم و یا مردد حجّت باشد. در این احتمال هر دو دلیل شرایط حجیت شأنیه را دارند ولی چون تعارض کردند یکی غیر معین حجت است.

احتمال دوم: آنکه در واقع موافق با واقع است حجیت دارد.

احتمال سوم: حجّیه کلیهما معاً.

احتمال چهارم: سقوطهما عن الحجّیه.

البته در انتها مسئله‌ی تأخیر را نیز مطرح می‌کنند منتهی باید در عبارت ایشان دقت کنیم و ببینیم چرا ایشان این احتمال را از سایر احتمالات جدا کرده‌اند.^[1]

احتمال اول (حجّیه احد المتعارضین بلا عنوان)

در مقام ارائه برهان برای این احتمال می‌گویند مقتضی برای حجیت، احتمال اصابه‌ی خبر با واقع است که در مانحن، فرض وجود احتمال اصابه، در هر دو طرف و در صورت بروز تعارض وجود دارد پس مقتضی موجود است.

تنها چیزی که به عنوان مانع وجود دارد علم اجمالی به کذب احد الدلیلین است که نسبت به هر دو متساوی است یعنی هر چند نسبت به یکی معین و یا هر دو معاً نمی‌تواند مانعیت داشته باشد اما به نحو یکی غیر معین می‌تواند ایجاد مانعیت کند. در نتیجه چون مقتضی و مانع، در حجیت یکی غیر معین وجود دارد، باید قائل به حجیت احد المتعارضین به صورت غیر معین شویم.

مرحوم اصفهانی به این بیان سه اشکال دارند:

اشکال اول: این اشکال مبنایی است و به نحو قاعده‌ی کلی می‌گویند مکرر گفتیم^[2] که امور حقیقیه و اعتباریه به امر مردد تعلق پیدا نمی‌کند چون امر مردد «لا ثبوت له ذاتاً و وجوداً و ماهیه و هویت». فرد معین است که وجود دارد اما فرد مردد وجود ندارد

و چون حجیت از اوصاف اعتباریه است و نیاز به متعلق دارد، متعلقش باید معین باشد و محال است که به غیر معین تعلق پیدا کند.

اشکال دوم: حجیت، طبق مبنای مشهور به معنای جعل حکم مماثل و روی مبنای آخوند به معنای منجزیت است و این معنا قابلیت تعلق به مردد را ندارد.

اشکال سوم: اثر حجیت، محرکیت است و محرکیت به نحو مبهم محال است.

در ادامه نسبت به برهان قائلین به این قول می‌گویند فساد این برهان روشن است چون مقتضی در دلیل معین معنا دارد و در چیزی که غیر معین باشد وجود مقتضی معنا ندارد.^[3]

احتمال دوم (حجیه أحدى المعین و هو الخبر الموافق للواقع)

ابتدا در مقام بیان برهان برای این احتمال می‌فرمایند از میان دو دلیل متعارض، خبری شأنیت برای حجیت فعلی دارد که مطابق با موافق باشد؛ پس اگر گفتیم یکی معین به حسب الواقع حجّت است مسئله به باب اشتباه حجّت بلا حجت می‌رود. اشتباه حجت به لاجبت در جایی است که بین دو خبر یقین داریم راوی يك خبر عادل و راوی خبر دیگر فاسق است اما نمی‌دانیم کدام عادل و کدام فاسق است. این قائل هم می‌گوید در هر تعارضی، مسئله‌ی اشتباه حجت بلا حجت مطرح است.

مرحوم اصفهانی در جواب می‌فرمایند در باب تعارض ولو امکان دارد بحث علم اجمالی مطرح شود اما ما باید قطع نظر از علم اجمالی بحث تعارض را حل کنیم. در بحث تعارض علم اجمالی به حکم واقعی و یا وجود الحجة نباید مطرح شود چون در تعارض امکان کذب و عدم اصابت با واقع در هر دو وجود دارد پس چطور می‌توان گفت در هر تعارض علم اجمالی به وجود الحجة بین دو دلیل داریم در حالیکه علم اجمالی در جایی است که قطعاً یکی از اینها مطابق با واقع باشد. در نتیجه اگر احتمال وقوع مطابقت با واقع در یکی از اینها وجود داشت، فایده ندارد چون در باب حجّیت وصول لازم است و تا واقع به ما نرسد تنجّز و حجّیتی وجود ندارد.^[4]

احتمال سوم (حجیه کلیهما معاً)

طبق این احتمال اگر قدرت عمل به هر دو وجود دارد باید به هر دو عمل شود و اگر نیست، در صورت امکان احتیاط، احتیاط کند و اگر نمی‌شود دوران بین محذورین است و حکم به تخییر کنیم. در هر صورت هر دو نباید از حجّیت ساقط نشوند و هر دو باید بالفعل حجت باشند. به عبارت دیگر می‌گوئیم هر چند این دو دلیل حجیت بالفعل و واقعی ندارند اما هر دو حجّت فعلی ظاهری هستند. مرحوم اصفهانی می‌فرماید مرحوم آخوند در مجلس درس این احتمال را پذیرفته‌اند.

در مقام استدلال بر این احتمال می‌فرماید باید در دو مقام بحث کنیم:

1- اثبات: در مورد مقام اثبات می‌فرمایند «إن مقتضى الاثبات فى کلّ منهما تأمّ» دو دلیل برای حجیت از نظر اثبات کمبودی ندارند چون در مسئله‌ی حجیت و در مقام اثبات سه احتمال داده می‌شود:

1- الف- حجیت مقید به عدم المعارض است: یعنی حجت چیزی است که معارض نداشته باشد. طبق این احتمال می‌فرمایند لازم است هر دو خبر از حجیت خارج شوند چون هر دو معارض دارند.

1- ب- حجیت از نظر معارض و عدم معارض مهمل است: یعنی بگوئیم چون نمی‌دانیم دلیلی که خبر را حجت قرار داده شامل فرض وجود معارض هست یا نیست پس مهمل است. طبق این احتمال هم می‌فرمایند ادله حجیت خبر واحد شامل هیچ کدام از این دو دلیل نیست.

1- ج- حجیت نسبت به اطلاق و اهمال اطلاق دارد: یعنی دلیل حجیت خبر که می‌گوید الخبر حجةً مطلقاً، یعنی ولو مع فرض وجود المعارض پس اگر معارض هم وجود داشت باز حجیت دارد. وقتی احتمال اول و دوم از محل بحث خارج شد، تنها این احتمال باقی می‌ماند که در نتیجه از لحاظ مقام اثبات و دلیل مسئله تمام است چون دلیل، شامل محل وجود معارض هم می‌شود پس هر دو حجةً فعلیةً ظاهراً.

2- ثبوت: در مورد مقام ثبوت می‌فرمایند مقتضی ثبوت از حیث شخصی، احتمال اصابه و از حیث نوعی، غلبة الاصابة است یعنی اگر خود روایت و خبر را ملاحظه کنیم و بگوئیم چه اقتضائی برای حجیت در این وجود دارد این احتمال الاصابة است اما اگر نوع خبر را ملاحظه کنیم و بگوئیم چه اقتضائی برای حجیت در آن‌ها وجود دارد این غلبة الايصال یا غلبة الاصابة است یعنی اکثر اینها به واقع اصابه می‌کنند. می‌فرمایند «و هذه هي المصلحة الطريقية لرعاية مصلحة الواقعة» وقتی مقتضی در مقام اثبات همان اصابه شد، اصابه مصلحت طریقت برای رعایت مصلحت واقعی است.

در ادامه می‌فرمایند «و الكذب الواقعي ليس بمانع حتى يكون العلم الاجمالي به علماً بالمانع» اگر کسی همان اشکال احتمال اول را وارد کند و بگوید در مانحن فيه علم داریم یکی کذب و غیر مطابق با واقع است پس این علم اجمالی مانع از عمل به احدهما است. ایشان در توضیح می‌گویند در باب حجیت صرف احتمال کذب و علم اجمالی مانعیت ندارد بلکه باید علم به کذب، تفصیلاً و معیناً داشته باشیم تا مانعیت حاصل شود.

مرحوم اصفهانی دو اشکال به این احتمال دارند:

اشکال اول: هر چند مقتضی از لحاظ ثبوت و اثبات وجود دارد و مانعی هم نداریم اما در مانحن فيه که مقتضی قابلیت تعدد ندارد، این احتمال محال است چون در مانحن فيه مقتضی ماهیت، سنخ و حقیقتی است که یکی بیشتر نیست و تنها قابلیت اصابه یک چیز به آن وجود دارد. به بیان دیگر چون واقع یکی است طریق هم باید یکی باشد و محال است که طریق متعدد باشد و یا چون مقتضای یکی است مقتضی هم باید یکی باشد و در این صورت محال است مقتضی متعدد باشد. بله در جایی که مقتضی حتی به حسب ظاهر قابلیت تعدد داشته باشد کلام شما صحیح است.

اشکال دوم: این مطلب واضح الفساد است برای اینکه اگر احد الخبرین متضمن وجوب و خبر دیگر متضمن عدم الوجوب یا حرمت باشد، از یک طرف خبری که دلالت بر وجوب دارد، تکلیفی بر گردن شما نهاده اما از طرف دیگر خبری که می‌گوید واجب نیست برای شما ایجاد عذر می‌کند و اینها قابل جمع نیستند.^[5]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 330: «في بيان مقتضى القاعدة الأولية في الخبرين» المتعارضين على الطريقية» قوله: التعارض وإن كان لا يوجب إلّا سقوط ... إلخ. لا يخفى عليك أنّ احتمالات صورة التعارض - بناء على الطريقية - أمور: منها حجية أحد المتعارضين بلا عنوان. و منها حجية الموافق منهما للواقع. و منها حجية كليهما معاً. و منها سقوطهما معاً عن الحجية. و حيث أنّ الحكم بسقوطهما مبنى على بطلان سائر الاحتمالات فنقول:

[2] □ این اشکال از مبانی مرحوم اصفهانی است و در جاهای مختلفی از علم اصول مانند بحث استصحاب فرد مردد یا واجب تخیری مطرح می‌شود. در فقه و معاملات هم در این مسئله مطرح می‌شود که مثلاً کسی می‌گوید من یکی از دو عبد خود را به

صورت غير معين فروختم. ما در فقه و اصول مفصل بحث كرديم و اين مسئله مبنايى است. مرحوم اصفهاني و شاگردان ايشان اين مبنا را دارند و در اين قبيل بيع ها مىگويند چون يكي غير معين غلط است و موجود نيست اصلاً بيع واقع نشده. در مقابل خيلي از آقايمان مىگويند اين بيع بواسطه وقوع اذن و بيع، واقع شده و براى حل مسئله راههاى زيادى مطرح كرده‌اند مثلاً مىگويند عبد آزاد شده با قرعه تعيين شود.

[3] □ نهاية الدراية فى شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 330 و 331: أما حجية أحدهما - بلا عنوان - فالوجه فيها: أنّ المقتضى للحجية - ثبوتاً - احتمال الإصابة، و هو موجود فى كلا الخبرين و المانع هو العلم الإجمالى بكذب أحدهما، و هو متساوى النسبة إلى المقتضيين، إذ لا تعين لواحد منها بحسب مرحلة العلم الإجمالى، و إذا كان المقتضى فى الطرفين موجوداً، و كان المانع متساوى النسبة إليهما، و لم يكن حسب الفرض مانعاً عنهما معاً و لا عن أحدهما المعين فأحد المقتضيين بلا عنوان يؤثر فى مقتضاه، و أحدهما بلا عنوان يسقط عن التأثير.

و يندفع: أولاً - بما مرّ منا مراراً: أنّ الصفات الحقيقية و الاعتبارية لا يعقل أن تتعلق بالمبهم و المردد، إذ المردد بالحمل الشائع لا ثبوت له ذاتاً و وجوداً و ماهية و هوية، و ما لا ثبوت له بوجه يستحيل أن يكون مقوماً و مشخصاً لصفة حقيقية أو اعتبارية. و قد دفعنا النقوض الواردة عليه فى غير مقام. فراجع. و ثانياً: أنّ حقيقة الحجية - سواء كانت بمعنى تنجيز الواقع، أو جعل الحكم المماثل إيصالاً للحكم الواقعى، بعنوان آخر - سنخ معنى لا يتعلق بالمردد، بداهة أنّ الواقع - الذى له تعيين واقعاً - هو الذى ينتج بالخبر، و هو الذى يصل به بعنوان آخر، فكيف يعقل أن يكون المنجز هو المردد و المبهم؟ أو الواصل هو المردد و المبهم؟ و ثالثاً: أنّ الأثر المترقب من الحجية - بأى معنى من المعنيين - هو لزوم الحركة على طبق ما أدّت إليه الحجة، و الحركة نحو المبهم و المردد و اللامتعين غير معقولة. فحجية أحد الخبرين بلا عنوان - بلحاظ كونها صفة من الصفات، و بلحاظ نفس معنى الحجية و بلحاظ الأثر المترقب منها - غير معقولة. و مما ذكرنا تعرف الجواب عن البرهان، فان اقتضاء امر محال محال.

[4] □ نهاية الدراية فى شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 331 و 332: و أما حجية أحدهما المعين - و هو الخبر الموافق للواقع - فالوجه فيها: أنّ كلاً من الخبرين و إن كان حجة ذاتية بمقتضى مقام الإثبات، و مرحلة الثبوت إلّا أن الحجة الفعلية - الموجبة لتنجز الواقع، و الموصلة إليه بعنوان آخر - شأن الخبر الموافق، المعلوم ثبوته إجمالاً فتندرج المسألة فى اشتباه الحجة بغير الحجة.

و الجواب - أنّ مورد البحث ليس فى فرض العلم الإجمالى بالحكم الواقعى فى أحد الخبرين و إلّا لتنجز بالعلم، و إن قطع بعدم حجية الخبرين، كما أنه ليس فى صورة العلم الإجمالى بوجود الحجة، كما إذا علم إجمالاً بحجية الخبر، أو الشهرة، حيث أنّ الحكم الطريقي ينتج بالعلم الإجمالى، كالحكم الحقيقى، و ذلك لأنّ تمامية المقتضى - ثبوتاً و إثباتاً - مفروضة فكلاهما حجة ذاتية بالعلم التفصيلى لا الإجمالى. بل مورد البحث: ما إذا كان هناك خبر أن يعلم بعدم صدور أحدهما، من دون فرض العلم الإجمالى بالحكم الواقعى، لاحتمال كذبهما معاً واقعاً و حينئذ يتمحض الكلام فى أن موافقة أحد الخبرين للواقع - واقعاً - يوجب تعيين الموافق الواقعى للحجية الفعلية، بصرف مقتضى الإثبات و الثبوت إلى الموافق الواقعى، لمجرد موافقته واقعاً، أم لا؟ و حيث أنّ التنجز، و وصول الواقع بعنوان آخر يتقوم فى مرحلة الفعلية بالوصول لا بمجرد وجود المنجز و الموصول واقعاً - و إلّا يكفى نفس وجود الحكم الواقعى للتنجز - فلا محالة، لا يجدى الموافقة الواقعية للتنجز الفعلى، و الوصول الفعلى، و احتمال الموافقة موجود - فى كلا الخبرين - لا يختص به أحدهما.

[5] □ نهاية الدراية فى شرح الكفاية (طبع قديم)، ج3، ص: 332 و 333: و أما حجية كليهما معاً، فالوجه فيها: أنّ مقتضى الإثبات - فى كلّ منهما - تام، إذ لو كان مقيداً بعدم المعارض كان كلا الخبرين خارجاً عن العام، لابتلاء كل منهما بالمعارض، و لو كان مهماً، لم يكن الدليل شاملاً لشيء منهما فى حد نفسه، فاللازم فرض الإطلاق - فى مقام الإثبات - ليكون كل منهما فى حد ذاته قابلاً للحجية الذاتية، و متمانعين فى الحجية الفعلية. و أما المقتضى فى مقام الثبوت، فهو احتمال الإصابة شخصاً و غلبة الإصابة نوعاً، و هذه هى المصلحة الطريقية، لرعاية المصلحة الواقعية الحقيقية، و الكذب الواقعى ليس بمانع حتى يكون العلم الإجمالى به علماً بالمانع، ليستحيل تأثير كلا المقتضيين. و لا يقاس بالعلم التفصيلى فانه مزيل لما يتقوم به المقتضى - و هو احتمال الإصابة لا أنه العلم الإجمالى بعدم إصابة أحدهما، فانه ينافى احتمال إصابتهما معاً لا أنه ينافى احتمال الإصابة فى كل

منهما، و مقتضى الحجية - فى كل حجة - احتمال إصابة نفسها لا احتمال اصابتها منضمّاً إلى إصابة غيرها. و هذه غاية ما يمكن أن يقال فى وجه حجية كلا الخبرين، كما كان يحتمله شيخنا العلامة - رفع الله مقامه - فى بحثه.

و الجواب: أن الأمر فى وجود المقتضى - ثبوتاً و إثباتاً - و عدم المانع كما أفيد. إلا أن سنخ المقتضى لا يقبل التعدد، لأن تنجز الواقع الواحد - على تقدير الإصابة - لا يعقل فعليته فى كليهما، و المفروض أن الواقع - على تقدير ثبوته - فى ضمن أحدهما، فهذا الأمر التقديرى غير قابل للفعلية، إلا فى أحدهما، و إلا فالأمر التعليقى محفوظ، حتى مع العلم بكذبه، تفصيلاً، لصدق الشرطية مع كذب طرفيها. فلا بدّ من كون الواقع قابلاً للتنجز فى كليهما، مع أنه واحد لا يتنجز إلا فى ضمن أحدهما. و إن شئت قلت: إنّ المقتضى لأصل جعل الحجة هى المصلحة الواقعية، و هى واحدة على الفرض، و كون المجعول حجة مما يحتمل فيه الإصابة شخصاً و مما يصيب نوعاً بمنزلة الشرط لتأثير ذلك المقتضى الوجدانى، لجعل الخبر من بين سائر الأمارات حجة، و تعدد الشرط لا يجدى فى تعدد المقتضى مع وحدة مقتضية. مضافاً إلى بدهة فسادة فيما إذا كان أحد الخبرين متضمناً للوجوب، و الآخر لعدمه أو أحدهما متكفلاً للوجوب و الآخر للحرمة، فان تنجز الواقع مع العذر عنه فى الأول لا يجتمعان، و تنجز الحكمين المتضادين فى الثانى لا يجتمعان.